



نقاب‌های شکسته

روایت لایه‌های پنهان روان و پیوندهای شکننده در **شکستن هسته زردآلو** نوشته سینا داد‌خواه



هنگامی، یا رویارویی ناگهانی با یک حقیقت، ضربه‌ای به این پوسته بزند؛ آنگاه، تمام آنچه سال‌ها در پست‌وهای تاریک ذهن مان پنهان کرده بودیم، زخم‌های کهنه، حسرت‌های خاک‌خورده و حقیقت‌های تلخی که مدام به تعویق می‌انداختیم یک‌باره سر برمی‌آورند. این دقیقاً همان لحظه شکستن است؛ لحظه‌ای دردناک اما راه‌یایی بخش، که نقاب‌ها فرو می‌ریزند تا حقیقت، هرچند عریان و لرزان، برای اولین بار فرصتی برای تنفس برای حفظ ظاهر هم پیدا کند. کتاب «شکستن هسته زردآلو» نوشته سینا داد‌خواه که در نشر چشمه منتشر شده، روایتی است از همان لحظه‌های دشوار؛ لحظه‌ای که در آن، حقیقت تلخ با شیرین، باید از میان لایه‌های درونی ما عبور کند تا خودی نشان بدهد. این داستان، فراتر از یک روایت ساده عاطفی، کاوشی در مفهوم شکستن است. شکستی که پایان نیست، بلکه تنها راه برای رسیدن به معنا و امکان ادامه دادن است. این کتاب اثری روان‌شناختی و اجتماعی است که به واکاوی لایه‌های پنهان شخصیت‌های معاصر در بستر تهران امروز می‌پردازد. داستان با محوریت قرار دادن مفاهیمی چون عشق، دروغ، حقیقت و بحران‌های هویتی، زندگی آدم‌های را روایت می‌کند که در تقاطع قضاوت‌های عمومی و وجدان فردی گرفتار شده‌اند.

هیاهوی زندگی مدرن

«شکستن هسته زردآلو»، کاوشی در جهان درونی آدم‌هایی است که در کشمکش هیاهوی زندگی مدرن، مهاجرت و شور عشق ناتمام، میان قضاوت‌های عمومی و وجدان فردی معلق مانده‌اند. روایتی از بازخوانی پیوندهای شکننده و تلاشی شکننده برای عبور از نقاب‌ها و رسیدن به خود اصل.

تحت انقیاد تن

بررسی مسأله بقا و مسخ انسانیت در **شکم** نوشته احسان فولادی‌فرد

بدن، بنیان هستی و بازتاب‌دهنده موقعیت انسان در جهان محسوب می‌شود. بدن کارگر، کارفرما، گرسنه و سیر؛ هر یک داستانی ناگفته دارند و روایتگر سال‌ها زیربن در طبقه‌ای خاص هستند. در ادبیات اجتماعی، زمانی که حرف از فقر و نابرابری به میان می‌آید، اغلب از «شکم» به‌مثابه نماد اصلی این محرومیت یاد می‌شود. اما شکم، تنها یک عضو صرفاً بیولوژیکی نیست؛ بلکه میدان نبردی است که تاریخ تحقیر، حسرت، خشونت و بقا در آن انباشته می‌شود. این اندام، از یک سو، نماد نیاز بنیادین انسان به زیستن و سیر شدن است و از سوی دیگر، به دلیل همین نیاز مبرم، به ابزاری برای تحقیر و سلطه نیز بدل می‌شود. ادبیات، هنگامی که به این جنبه عمیق انسانی می‌پردازد، قادر است تجربه زیسته افراد را به مخاطب منتقل کند. نویسندگان متعهد، از خلال شخصیت‌های داستانی خود، به ما نشان می‌دهند ساختارهای اجتماعی و اقتصادی چگونه بر جسم افراد تأثیر می‌گذارند و شکم چگونه می‌تواند از نماد نیاز، به بقا تبدیل شود. این مواجهه، بلکه نه صرفاً با یک موضوع اجتماعی، بلکه با عمق وجود انسانی است که گاه در گمنامی تاریخ طبقه خود، گم شده است. در کتاب «شکم» نوشته احسان فولادی‌فرد که در نشر چشمه به چاپ رسیده، این مواجهه به شکلی صریح و تکان‌دهنده رخ می‌دهد. نویسنده از طریق شخصیت اکبر که سال‌خورده و فرسوده است، ما را به درون دنیایی می‌برد که در آن، شکم نه فقط یک نیاز، بلکه میدانی برای بروز خشم، تحقیر، حسرت و مناسبات قدرت است. فولادی‌فرد با زبانی تند و بی‌پرده، نشان می‌دهد بدن چگونه تبدیل به ستمی می‌شود که سال‌ها بر او روا داشته

قصه اصلی از نگاه بنفشه، زنی ایرانی مقیم استرالیا، بازگو می‌شود. او که زندگی مشترکی با میخائیل همسر روس تبارش دارد، ناگهان خبری غیرمنتظره زندگی آرامش را در هم می‌شکند: بارداری. این تحول ناگهانی، او را به اعماق خاطرات گذشته‌اش با میلاد می‌کشاند؛ مردی هنرمند که این روزها نامش با یک ماجرای عاطفی گره خورده است. در سوی دیگر، میلاد درگیر آشنایی تصادفی و دل باختن برقی آسا با صدف در یک کافه در مرکز شهر تهران است. عاشقانه‌ای که به همان تندی که پیش می‌رود به درام اجتماعی نفس‌گیری هم تبدیل می‌شود و قهرمان‌هایش را بر سر دروازی‌های اخلاقی، عاطفی، شخصی و اجتماعی و در نهایت واقعیت و دروغ می‌گذارد.

داستان ما را به اعماق ذهن شخصیت‌ها بویژه بنفشه می‌برد؛ جایی که دغدغه اصلی، کشمکش میان خود امروز ما و خود گذشته‌مان است. کتاب بررسی می‌کند خطرات گذشته و روابط ناتمام چگونه همچون سایه‌ای بر زندگی کنونی فرد می‌افتد. در این کتاب موضوعاتی چون تنهایی و مهاجرت، بحران هویت و نیاز به انتیام زخم‌های روانی بررسی می‌شود و در لایه‌های عمیق‌تر داستان، موضوع از ذهن فرد به فضای اجتماعی کشیده می‌شود. کتاب به شکلی جدی به تنش میان وجدان فردی و قضاوت‌های عمومی می‌پردازد. همچنین موضوعاتی همچون قدرت رسانه‌های اجتماعی، مفهوم افشاکاری و رسوایی و شکنندگی حریم خصوصی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند. کتاب نشان می‌دهد در جامعه امروز، یک اتهام یا یک گفتار چگونه می‌تواند پوسته امن زندگی یک انسان را به‌طور کامل از بین ببرد. داستان به شکلی



«شکستن هسته زردآلو»، کاوشی در جهان درونی آدم‌هایی است که در کشمکش هیاهوی زندگی مدرن، مهاجرت و شور عشق ناتمام، میان قضاوت‌های عمومی و وجدان فردی معلق مانده‌اند. روایتی از بازخوانی پیوندهای گذشته و تلاشی شکننده برای عبور از نقاب‌ها و رسیدن به خود اصل

دقیق حریم خصوصی شکننده و پیامدهای افشاکاری‌های مجازی در جامعه امروز را نقد می‌کند و می‌پرسد: مرز میان حق خواهی و انتقام کجاست؟

در این اثر، مهاجرت فراتر از یک جابه‌جایی جغرافیایی، تجربه‌ای برای بازتعریف هویت و برپدگی دردناک از گذشته است. بنفشه با پناه بردن به جغرافیایی دوردست، می‌کوشد پیوندهای پیشین را از نو سامان دهد یا از بار سنگین خاطرات بگریزد، اما هیاهوی جهان متصل و شبکه‌های مجازی مرزهای جغرافیایی را بی‌اثر می‌کند. سینا داد‌خواه نشان می‌دهد انسان معاصر نه در غربت و مسافت‌های طولانی آرامش کامل می‌یابد و نه در فضای پرتلاطم جامعه زادگاهش ایمن است؛ او در هر دو جهان، در برزخ قضاوت‌های شتاب‌زده دیگران و تنهایی علاج‌ناپذیر خود معلق می‌ماند. این مفهوم در بنفشه نمود پیدا می‌کند؛ زنی که فرسنگ‌ها دورتر از زادگاهش، با زبانی دیگر و زیست‌نو دست‌وپنجه نرم می‌کند، اما ریشه‌های گذشته‌اش هرگز رهاایش نکرده‌اند. مهاجرت برای او تسکینی موقت است که زیر بار یک خاطره یا خبر ناگهانی، دوباره ترک برمی‌دارد و نشان می‌دهد که جابه‌جایی مکان نمی‌تواند جایگزین رویارویی صادقانه با اشتباهات و حقیقت‌های سرکوب‌شده، شود.

عنوان کتاب «شکستن هسته زردآلو» استعاره‌ای از فرآیند دشوار شناخت خود و دیگری است؛ همان‌طور که تنها با شکستن پوسته سخت مغز، هسته آشکار می‌شود، حقیقت آدم‌ها نیز تنها در لحظات فروپاشی نقاب‌های‌شان نمایان می‌شود. در دنیایی که هیاهوی شبکه‌های اجتماعی، قضاوت‌های شتاب‌زده و نمایش‌های سطحی بر روابط حاکم شده، هر فرد لایه‌های متعددی از دفاع روانی برای خود می‌سازد. نویسنده نشان می‌دهد که ما مواجهه با بحران‌ها، خواه رسوایی‌های اجتماعی و خواه تصمیم‌های حیاتی فردی مانند ضربه‌ای بر این پوسته عمل می‌کند؛ ضربه‌ای که نقاب‌ها را می‌شکند تا نشان دهد زیر این تصویرهای آراسته، چقدر آسیب‌پذیری، تنهایی و نیاز به شنیده‌شدن نهفته است.

روایت و هویت

سینا داد‌خواه متولد ۱۳۴۳ نویسنده معاصر ایرانی است که در آثارش بیش از هر چیز به درونی‌ترین لایه‌های روایت و هویت می‌پردازد. او با تسلط بر ظرافت‌های زبان فارسی و نگاه روان‌شناختی به شخصیت‌ها، قلم خود را وقف کشف فاصله‌ای کرده که میان خود واقعی و خود نمایشی انسان مدرن وجود دارد. دغدغه‌های اصلی او در آثارش تک‌فادگی انسان معاصر، بحران هویت، پیچیدگی روابط انسانی و دوگانگی میان ظاهر و باطن است. در واقع، تمرکز او روایت روابط امروزی بر بستر ابرشهر تهران است. کارهای او را می‌توان گزارش ادبی از زمانه‌ای تارام دانست. دغدغه او ثبت احوالات آدم‌ها در گذشته نزدیک است؛ همین چند ساله اخیر. او کار خود را با نوشتن داستان‌های کوتاه آغاز کرد و به‌تدریج به سوی رمان‌های پیچیده‌تر و چندلایه حرکت کرد. او تاکنون ۴ رمان «پوسف‌آباد خیابان سی‌وسوم»، «قطعه نایاب برای تعمیر ریش تراش» را نوشته و ترجمه کتاب «زیر و رو شدن برند» را برعهده داشته است. از داد‌خواه علاوه بر رمان، جستارهای متعددی نیز در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسیده است.



«شکم» با زبانی تند، رک و پراز دل اتفاقات ساده و روابط روزمره اتفاق می‌افتد و نشان می‌دهد مسائل ظاهراً کوچک و مادی، می‌توانند آدم‌ها را به هم برزند و زندگی‌شان را به بحران بکشانند

مختلف جابه‌جا می‌شود و همین حرکت زمانی باعث می‌شود مخاطب با دقت بیشتری با زندگی اکبر، خانواده‌اش و رابطه پیچیده‌اش با قوای آشنا شود.

انسان مدرن و دغدغه‌هایش
عنوان کتاب فقط به معنای غذا خوردن نیست؛ نویسنده از شکم استفاده کرده تا نشان دهد چطور نیازهای جسمی و غریز ما با فکرهای پیچیده و بحران‌های روانی‌مان گره خورده است. مخاطب در حین خوانش داستان این سؤال برایش به وجود می‌آید که چقدر در تصمیم‌ها و نگاه‌هایش به زندگی، به اراده خودش است و چه جاهایی از زندگی بازپچه نیازهای اولیه و بدنش می‌شود؛ داستان در دل اتفاقات ساده و روابط روزمره اتفاق می‌افتد و نشان می‌دهد که چطور مسائل ظاهراً کوچک و مادی، می‌توانند آرامش آدم‌ها را به هم برزند و زندگی‌شان را به بحران‌هایی جدی بکشانند. نثر کتاب روان است و بیشتر روی گفت‌وگوهای میان افراد و شخصیت‌های باورپذیر تکیه دارد؛ به همین دلیل حال و هوای زندگی شهری و احوالات درونی آدم‌ها به خوبی به مخاطب منتقل می‌شود. کتاب به خوبی تنهایی انسان‌ها را در شلوغی‌های شهر نشان می‌دهد؛ اینکه چطور خیلی از افراد با اینکه در میان جمعیت هستند، اما نمی‌توانند با کسی ارتباط درستی بگیرند و انگار هویت‌شان گم شده است.

زمان در واحد عشق



سینا داد‌خواه
نویسنده «شکستن هسته زردآلو»

من به اتفاق‌هایی که در زندگی‌ام می‌افتد خیلی فکر می‌کنم و سعی می‌کنم در داستان‌هایم همیشه به سطحی از اتفاق‌ها، تجربه‌ها و خاطرات شخصی وفادار بمانم. کتاب «شکستن هسته زردآلو» را هم بر اساس چند اتفاق مشخص نوشتم. یکی مهاجرت پایایی دوستان نزدیکم و اثری که این مهاجرت بر روان و به‌خصوص بر انرژی عاطفی آدم‌ها می‌گذارد. دیگری درگیری شخصی خودم با مقوله‌ای که شاید بشود اسمش را «حافظه رابطه» گذاشت؛ یعنی وقتی رابطه‌ای ظاهرآ تمام می‌شود، کی واقعاً تمام می‌شود؟ به نظر خودم هسته کتاب همین است. بنفشه، صدف و میلاد -شخصیت‌های این داستان- در نهایت درگیر زمان عاطفی خودشان هستند. فکر می‌کنم «زمان در واحد عشق» جور دیگری می‌گذرد؛ یک دقیقه می‌تواند چند ساعت به نظر برسد یا برعکس، چند سال می‌تواند در یک لحظه خلاصه شود. این رمان را نوشتم چون نسبت زمان و عشق برایم جالب شده بود. در واقع انگار، تلاطم عاطفی درک ما را نسبت به زمان و البته مکان عوض می‌کند. این را هم که شهر به‌عنوان مهم‌ترین گرانیگاه زمان-فضایی که روان ت ما آدم‌ها را دربرگرفته، نقش مهمی در این درک متلاطم دارد. بیشتر رمان من در یک کافه می‌گذرد؛ یک نقطه شهری. انگار این فشردگی مکانی به شخصیت‌های داستان کمک می‌کند که بیشتر در درون خودشان پیش بروند. این هم یکی دیگر از انگیزه‌هایم برای نوشتن کتاب بود؛ تأثیر شهر بر کیفیت زندگی عاشقانه.

تقابل ظاهر و باطن

عنوان «شکستن هسته زردآلو» به نظرم بیشتر همان نسبت سطح و عمق است، نسبت پوسته و هسته؛ تقابل ابدی و آشکار ظاهر و باطن. هر سه شخصیت اصلی در ادامه داستان با ال‌درگاه‌ها و واقعیت‌های تازه‌ای درباره خودشان مواجه می‌شوند که در ابتدای روایت هیچ‌نظری از آنها ندارند؛ یعنی از ادراکی مسطح و مسلط به ادراکی عمیق‌تر و پیچیده‌تر می‌رسند. در خود کتاب، ولی هسته زردآلو بار استعاره‌تری دارد و برمی‌گردد به تجربه‌ای که میلاد با مراجعه به یک آسترولوژیست و طالع‌بین داشته است. در انتخاب عنوان کتاب به این تجربه هم فکر می‌کردم؛ اینکه در چه شرایطی زندگی آن قدر پیچیده می‌شود که حتی آدم‌های واقع‌گرا هم نیاز پیدا می‌کنند سوبه ناشناخته ذاتی زندگی را در قنات دیگر و نامتعارف‌تری ببینند و جست‌وجو کنند. یک نکته دیگر هم هست: همه ما هم‌زمان زندگی‌های پنهان و پیدا داریم و زیر نقاب زندگی روزمره، از امیال و باوره‌ای دیگری می‌گذریم. در عصری که شبکه‌های اجتماعی همه چیز را به سطح تقلیل داده‌اند- اتفاقاً چیز بدی هم نیست از برخی جهات- این خطر وجود دارد که ما هم فکر کنیم آدم‌ها پیش‌بینی‌پذیر و قضاوت‌پذیر شده‌اند. در این داستان من تلاش می‌کنم به‌عنوان نویسنده، اما دوست‌داران خودم را با این نگرانی‌ها و تأثیراتی که هنوز با وجود این نگرانی‌ها، به‌عنوان بخشی از جنبش زنان، ارجاع مستقیم ندارم. تأکید می‌کنم که این موضوع، برخلاف برداشت برخی افراد، یکی از لایه‌های کتاب است، اما دوست‌کم برای یکی از شخصیت‌ها، یعنی صدف، بسیار معنادار و الهام‌بخش است. از همین پاسخ‌پیداست که آگاهی زنانه‌ای که به‌خصوص در سال‌های اخیر با شدت بیشتری جهان پیرامون ما را تغییر داده، برایم بسیار مهم بود و سعی کردم برایش نمودی داستانی پیدا کنم. اما راستش، دست‌کم من دوست دارم خوانندگان، این کتاب را اثری درباره دشواری‌های ناگزیر عشق بدانند و تأثیر حافظه و خاطره عاطفی بر زندگی. در یک معنای دیگر، تأثیر آدم‌های قبلی بر آدم‌های بعدی زندگی و برعکس.

هم‌عصر با خودم

«شکستن هسته زردآلو» حتماً و قطعاً با وضعیت فرهنگی ما روخی جامعه نسبت دارد. داستان‌های من غالباً به گذشته خیلی نزدیک مربوط هستند. طبیعتاً من، به‌عنوان نویسنده‌ای که چهل سالگی را پشت سر گذاشته، جهان و حافظه نسلی خودم را دارم؛ اما بر اساس بازخوردهایی که می‌گیرم، می‌بینم داستان‌هایم برای نسل جوان هم تا حد زیادی مربوط و نزدیک است. یکی از اصلی‌ترین نقدها به من همیشه این بوده که در معاصر‌نویسی اصرار دارم و دنبال ساختن زبانی ادبی برای تجربه‌هایی هستم که هنوز به لحاظ اجتماعی کاملاً تثبیت نشده‌اند و ممکن است در گذر زمان از بین بروند. من همیشه دوست دارم داستان‌هایی «هم‌عصر» با خودم بنویسم؛ درباره نهایتاً چند سال گذشته، درباره اتفاق‌ها و تأثیراتی که هنوز با آنها دست‌په‌پد می‌گیرانیم. در همین کتاب هم به وقایع «می‌تو»، به‌عنوان بخشی از جنبش زنان، ارجاع مستقیم ندارم. تأکید می‌کنم که این موضوع، برخلاف برداشت برخی افراد، یکی از لایه‌های کتاب است، اما دوست‌کم برای یکی از شخصیت‌ها، یعنی صدف، بسیار معنادار و الهام‌بخش است. از همین پاسخ‌پیداست که آگاهی زنانه‌ای که به‌خصوص در سال‌های اخیر با شدت بیشتری جهان پیرامون ما را تغییر داده، برایم بسیار مهم بود و سعی کردم برایش نمودی داستانی پیدا کنم. اما راستش، دست‌کم من دوست دارم خوانندگان، این کتاب را اثری درباره دشواری‌های ناگزیر عشق بدانند و تأثیر حافظه و خاطره عاطفی بر زندگی. در یک معنای دیگر، تأثیر آدم‌های قبلی بر آدم‌های بعدی زندگی و برعکس.

رد پایایی از چخوف

جزئیات در داستان واقعاً مهم‌اند. من توصیف عینی را دوست دارم، به‌عکاسی هم علاقه دارم و دوست دارم تصویر بسازم. در واقع فکرمی‌کنم روایت، جزا از گستردش طولی‌اش، یعنی همان قصه و شخصیت و ماجرا به گسترش عمقی هم نیاز دارد؛ یعنی زیبایی‌شناسی، تصویرپردازی و خلق لحظه‌هایی به موقعیت‌های خاص جدید، خب این تمرین هر دو اینهاست؛ هم روایتگری و هم زیبایی‌شناسی. علاوه بر این در سنت داستان‌نویسی که خودم را به آن متعلق می‌دانم و حالا می‌شود اسمش را چخوفی نوشتن گذاشت، جزئیات از کلیات بسیار مهم‌ترند و نویسنده باید بتواند حرفش را از خلال تصویرسازی بزند. اگر به همان فشردگی زمان و مکانی که اول صحبت مطرح کردم برگردیم، همین جزئیات هستند که می‌توانند تلاطم‌های عاطفی شخصیت‌ها را در یک زمان و مکان مشخص مثلاً در کافه یا خیابان آشکار کنند. بیشتر داستان یعنی قرار گرفتن شخصیت‌ها در موقعیت و فضای جدید، خب این موقعیت چگونه پیش می‌آید وقتی مثلاً ظرف داستانی، باید از چند ساعت بیشتر تجاوز نکند؟ برای من این اتفاق به واسطه کمک گرفتن از جزئیات زندگی شهری ممکن می‌شود: مونوسروال، مترو، واکسی‌تاکس خیابان، مدیر سالن یک کافه یا حتی یک هسته زردآلو که ناگهان می‌تواند نقش مهمی در داستانی که می‌نویسم بازی کند.